



عصر امام صادق(ع) آغاز نهضت علمی در جهان اسلام/ وصیت خاص امام صادق(ع) برای حفظ جان امام هفتم شیعیان

اصطلاح رئیس مذهب شیعه که بر امام صادق (ع) اطلاق می شود، ناظر به فقه شیعی در برابر مذاهب اهل سنت است و گر نه مقصود از تشیع، همان حقیقت راستین اسلام است که مؤسس آن پیامبر اسلام (ص) بوده، و امت را به متابعت از علی (ع) و اهل بیت(ع) رهنمون کرده، تا بتوانند از این در، بر شهر علم محمدی راه یابند .

اصطلاح رئیس مذهب شیعه که بر امام صادق (ع) اطلاق می شود، ناظر به فقه شیعی در برابر مذاهب اهل سنت است و گر نه مقصود از تشیع، همان حقیقت راستین اسلام است که مؤسس آن پیامبر اسلام (ص) بوده، و امت را به متابعت از علی (ع) و اهل بیت(ع) رهنمون کرده، تا بتوانند از این در، بر شهر علم محمدی راه یابند .

امام جعفر بن محمد الصادق (ع) فرزند امام محمد باقر (ع) و مادر ایشان فاطمه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر مکنی به «؛ام فروه؛ در تاریخ 17 ربیع الاول سال 83 هـ. ق و در عهد عبدالملک بن مروان اموی، در مدینه متولد گردید. کنیه آن حضرت، «؛ابو عبدالله؛ و لقبش «؛صادق؛ است. امام صادق(ع) تا سن 12 سالگی معاصر جد گرامیش حضرت سجاد(ع) بود و مسلماً تربیت اولیه او تحت نظر آن بزرگوار صورت گرفته و امام (ع) از خرمن دانش جدش خوشه چینی کرده است. پس از رحلت امام چهارم مدت 19 سال نیز در خدمت پدر بزرگوارش امام محمد باقر (ع) زندگی کرد و با این ترتیب 31 سال از دوران عمر خود را در خدمت جد و پدر بزرگوار خود که هر یک از آنان در زمان خویش حجت خدا بودند، و از مبدأ فیض کسب نور می نمودند گذراند. بنابراین صرف نظر از جنبه الهی و افاضات رحمانی که هر امامی آن را دار می باشد، بهره مندی از محضر پدر و جد بزرگوارش موجب شد که آن حضرت با استعداد ذاتی و شم علمی و ذکاوت بسیار، به حد کمال علم و ادب رسید و در عصر خود بزرگترین قهرمان علم و دانش گردید. پس از درگذشت پدر بزرگوارش 34 سال نیز دوره امامت او بود که در این مدت «؛مکتب جعفری؛ را پایه ریزی فرمود و موجب بازسازی و زنده نگهداشتن شریعت محمدی (ص) گردید .

امام صادق(ع) را رئیس و بنیانگذار فقه شیعه و پیروان اهل بیت را با مذهب جعفری می شناسند. اما باید گفت که پیدایش شیعه از زمان پیامبر اسلام (ص) بوده و انتخاب لقب رئیس مذهب برای امام صادق (ع) به این دلیل بوده که این امام بزرگوار به جهت آزادی عملی که بر اثر درگیری امویان و عباسیان به وجود آمد، توانست در حد وسیعی به توسعه فکری مذهب تشیع بپردازد و این معنا، نفی تلاش دیگر امامان نیست. اصطلاح رئیس مذهب شیعه که اکثراً بر امام صادق (ع) اطلاق می شود، ناظر به فقه شیعی در برابر مذاهب اهل سنت است و گر نه مقصود از تشیع، همان حقیقت راستین اسلام است که مؤسس آن پیامبر اسلام (ص) بوده، و امت را به متابعت از علی (ع) و اهل بیت(ع) رهنمون کرده، تا بتوانند از این در، بر شهر علم محمدی راه یابند. در زمان امام صادق (ع) شرایطی فراهم شد که امکان بیشتری برای ترویج علوم فراهم بود، و معارف دینی فرصت بیشتری برای اظهار داشت. از طرفی می بینیم که هفتاد درصد از روایات فقهی شیعه به نقل از آن حضرت بوده، همچنان که مذاهب فقهی اهل سنت نیز در همین دوره پایه گذاری شده است. پس این دوره، دوره شکل گیری مذاهب فقهی اسلام نیز بوده است.

بزرگترین حرکت علمی امام صادق(ع) در دو حوزه فقه و کلام نمود بیشتری داشت اگر چه رشته های علمی دیگر نیز از افق دید امام و شاگردانش پنهان نماند. حوزه اول تطهیر و پاکسازی آموخته های اعتقادی افراد بود که در پرتو سیاستهای ضد امامت و رهبری خاندان پیامبر و به وسیله سران معاند و مخالف آنان آموزش داده شده بود، شکل گرفت، و امام تلاش می کرد تا در گفتگوهای آزاد با مخالفان اعتقادی ذهن و اندیشه یارانش را با قرائت و فهم صحیح مسائل بنیادی دین روشن نماید. حوزه دوم تشریح و تبیین احکام عملی و مسائل فرعی مورد نیاز فرد و جامعه در همه ابعاد زندگی و بر مبنای تفکر علوی و آموخته شده از سنت و سیره زلال نبوی بود که در این حوزه تمام نیازها مورد توجه قرار گرفت و ترویج شد.

امام صادق(ع) به خاطر عمر بلندی که نسبت به سایر ائمه نصیب ایشان شد(65 سال) به شیخ الائمه مشهور هستند. این عمر بلند و مسأله انتقال خلافت از امویان به عباسیان، فرصتی ایجاد کرد که امام(ع) به تاسیس حوزه علمی عظیمی بپردازد. امام صادق (ع) ۱۸ سال از امامتشان را در عصر امویان و ۱۶ سال را در عصر بنی عباس سپری کردند. در عصر بنی عباس با دو خلیفه و در عصر امویان با پنج خلیفه مواجه شدند و از فرصت استفاده کرده، معارف ناب و اصیل پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) را گسترش دادند. در زمان امام صادق (ع) يك نهضت علمی و فکری و فرهنگی عظیمی نیز در میان مسلمین آغاز و مذاهب گوناگون در اصول و فروع دین پیدا شد و در این زمان، زد و خورد امویها و عباسیها هم فرصتی ایجاد کرد، تا امام صادق (ع) این جبهه علمی را رهبری کند و به حل معضلات علمی و تربیت شاگرد بپردازد و حتی بزرگان زناده و دهریین و سایر فرقه های کلامی و حتی رهبران فقهی دیگر فرق اسلامی، چون ابوحنیفه و مالک، به محضر امام صادق(ع) آمده، پاسخ می گرفتند.

بنابراین، این جریان‌های علمی در زمان آن حضرت ایجاب می‌کرد که امام (ع) بیشترین اهتمام خود را در این صحنه قرار دهد. پس در مورد هر يك از ائمه اطهار (ع) باید توجه کرد که در هر زمانی، ایشان مصلحت اسلام و مسلمین را در نظر می‌گرفتند و کاری را انجام می‌دادند که مفیدترین اثر را داشته باشد.

اولین انشعاب در شیعه پس از امام صادق(ع)

بنی عباس از طرفی، با شعار حمایت از اهل بیت پیامبر (ص)، قدرت را به دست گرفته بودند و نمی‌توانستند برخورد بسیار خشنی با ائمه داشته باشند و از طرفی با توجه به این که در صدد تحکیم پایه‌های حکومت خویش بوده و حضور فعالانه امامان را در جامعه، مطابق امیال و اهداف خود نمی‌یافتند، رفتار دو پهلویی نسبت به این بزرگواران در پیش گرفتند، به نحوی که در ظاهر، احترام آنان را تا حدودی نگه داشته، اما همواره در صدد ریشه کن نمودن آنان بودند، در این موقعیت زمانی، اگر جانشین امام ششم (ع)، رسماً و به طور علنی به شیعیان اعلام می‌شد، خطر تهدید جانی ایشان، از جانب خلافت نوظهور عباسیان، دور از انتظار نبود. بدین ترتیب؛ همان گونه که پیامبری حضرت موسی (ع)، در زمان حضور در دربار فرعون مخفی ماند؛ امامت امام هفتم نیز ابتدا در پرده‌ای از ابهام باقی مانده و به دلیل همین مخفی کاری بود که گروهی از شیعیان، با توجه به برخی قرائن، یکی از فرزندان امام صادق (ع) را امام بعدی پنداشتند، بدون آن که نص خاصی از ایشان، در ارتباط با آن فرزند خویش شنیده باشند. در آن زمان شیعیان احتمال می‌دادند که امام هفتم، یکی از این سه فرزند امام صادق (ع) یعنی اسماعیل، عبدالله افطح و امام موسی کاظم (ع) باشد و همین اختلاف نظر، موجب بروز جریاناتی در شیعه شد که اکنون به آن می‌پردازیم:

1- جریانی با محوریت اسماعیل، بزرگ‌ترین فرزند امام صادق (ع) بود و بسیاری از شیعیان، گمان می‌بردند که طبق روال معمول که فرزند بزرگ‌تر به جای پدر می‌نشیند، او نیز جانشین پدرش خواهد شد! بر همین اساس، پرسش‌هایی نیز از امام صادق (ع) انجام می‌شد که ایشان به دلیل همان شرایطی که بیان شد؛ پاسخ صریحی ارائه نمی‌فرمودند، بلکه با اشاره و کنایه مطالبی را اظهار می‌داشتند که به یک مورد آن اشاره می‌نماییم: مفضل بن مرثد روایت می‌نماید: هنگامی که اسماعیل هنوز زنده بود، از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا خداوند، اطاعت از اسماعیل را همانند پدرانش بر ما واجب نموده است (یعنی او امام بعدی ماست)؟! ایشان پاسخ دادند که کار به این جا نمی‌رسد! من گمان نمودم که امام ششم از من تقیه نموده که پاسخ دقیق را به من نداده، اما مدتی نگذشت که اسماعیل از دنیا رفت و متوجه منظور امام شدم.

بعد از رحلت اسماعیل، امام صادق (ع) تلاش نمودند که هرگونه شک و شبهه‌ای را در مورد وفات او از بین ببرند، اما جمعی از شیعیان که دلبستگی خاصی به اسماعیل داشتند و تعدادی از دشمنان دوست نما؛ نمی‌پذیرفتند که ممکن است سلسله امامت، از طریق فرزند دیگری غیر از اسماعیل، ادامه یابد و به همین دلیل، بعد از وفات امام ششم (ع)، نظرات متفاوتی را در این زمینه، ابراز نمودند، بدین ترتیب؛ گروهی معتقد بودند که اسماعیل وفات ننموده، بلکه پدرشان به دلیل حفظ جان او، صحنه سازی نموده، تا او را از گزند دشمنان مصون نگه دارد؛ و عده‌ای نیز معتقد بودند که اسماعیل واقعا از دنیا رفته، اما قبل از وفاتش، فرزند خود محمد بن اسماعیل را به جانشینی انتخاب نموده است! این گروه که در آن زمان، "مبارکيه" نام داشتند و سپس "قرامطه" که یکی از جریان‌های قدرتمند سیاسی در قرن‌های بعد بودند، به دلایلی، این مذهب را مبنای کار خود قرار دادند و عملاً همان‌ها بودند که اعتقاد به امامت اسماعیل را بعد از اینکه دیگر طرفداری نداشت، بار دیگر در جامعه، احیا نمودند. اما درباره گروهی که محمد بن اسماعیل را امام هفتم در نظر گرفتند، باید توجه داشت که وصیت اسماعیل به امامت او با توجه به زنده بودن امام ششم (ع)؛ معنایی نداشت، امامت او را بر طبق وصیتی از پدر بزرگش امام صادق (ع) و نه سفارشی از جانب پدرش اسماعیل می‌دانستند.

بعد از آشنایی مختصر با چگونگی ایجاد فرقه اسماعیلیه، باید بیان داشت که بعد از محمد بن اسماعیل، تا یک قرن بعد از آن، هیچ فعالیتی از این فرقه مشاهده نشده است، و تنها با ظهور قرامطه کوفه و بحرین که بیش از آن که گروهی مذهبی باشند، جمعیتی سیاسی ارزیابی می‌شدند، بار دیگر نام محمد بن اسماعیل بر سر زبان‌ها افتاده و عنوان «#قائم« برای او به کار برده می‌شد و در زمان‌های بعد، گروه‌هایی؛ مانند فاطمیان مصر و دروزیان نیز به این عقیده متمایل شده‌اند. مشاهده می‌نماییم که شکل‌گیری مذهب اسماعیلیه از مبانی مشخصی برخوردار نبوده و از تداوم و انسجام نیز برخوردار نیست.

2- جریان دوم؛ گرد محور عبدالله افطح؛ فرزند بعدی امام صادق (ع)؛ که از اسماعیل کوچک‌تر و از امام کاظم (ع) بزرگ‌تر بود، شکل گرفت. ممکن است همان ذهنیتی که در میان شیعیان وجود داشت مبنی بر اینکه بعد از رحلت یک امام، فرزند بزرگ‌تر او، جانشین پدرش خواهد شد، در شکل‌گیری این جریان که به «#فطحیه« نامیده می‌شد، تأثیر گذار بوده باشد! خود عبدالله نیز چندان بی‌میل نبود که به عنوان امام هفتم شناخته شود! اما بعد از طرح پرسش‌هایی دینی از او که نتوانست از عهده پاسخ‌گویی آنها برآید و نیز دیدن رفتارهایی از ایشان که سزاوار مقام امامت نبود و داشتن عیبی که امام باید از آن‌ها مبرا باشد، گروه بسیاری از آن شیعیانی که گرد او جمع شده بودند، از اعتقاد خود نسبت به امامتش دست کشیده و با توجه به روایاتی که بیان می‌نمود، امامت

بعد از امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، دیگر به دو برادر نخواهد رسید، تنها به امامت امام موسی کاظم (ع) گردن نهاده و متوجه اشتباه قبلی خود شدند. دیری نپایید که بعد از 70 روز، عبدالله دار فانی را وداع گفته و تعداد اندکی نیز که هنوز معتقد به امامتش بودند، به جمع دیگر شیعیان پیوستند.

امام صادق (ع)، با پیش بینی این وقایع، خطاب به فرزندش؛ امام هفتم (ع) توصیه ای فرمودند مبنی بر اینکه برادرت بعد از من، خود را جانشین من معرفی خواهد نمود و ادعای امامت خود را مطرح خواهد ساخت! فرزندم! تو در این زمینه، با او کوچک ترین گفت و گو و درگیری نداشته باش؛ زیرا او اولین شخصی است که از خانواده ام رحلت نموده و به من خواهد پیوست. همان گونه که مشاهده شد، عبدالله طی این هفتاد روز، امام نبوده، بلکه تنها ادعای امامت کرده که آن هم با مرگ زود هنگام او، خود به خود منتفی شد و اکنون نیز دیگر کسی پیرو این مکتب نبوده و معتقد به امامت عبدالله نیست و طبیعتاً بحث در ارتباط با آن نیز بی فایده خواهد بود.

3- جریان سوم و یا همان جریان اصیل شیعه، یا از ابتدا و یا در نهایت پیرامون امام کاظم (ع) گردهم آمدند و دلیلش آن بود که هرچند امام صادق (ع) موضوع جانشینی خود را برای تمام شیعیان علنی نفرموده بودند و به گونه ای عمل نمودند که دشمنان دچار تردید شده و نتوانند اقدامی به عمل آورند، اما سفارشات مخصوص و سری امام صادق (ع) به برخی از شیعیان، پیرامون امامت امام کاظم (ع) و نیز قرائن و شواهدی که بعد از رحلتشان پدیدار شد، شکی برای بیشتر شیعیان باقی نگذاشت که امام هفتم، همان امام کاظم (ع) هستند و نکته اساسی ابهامات به وجود آمده، شرایط موجود آن زمان بوده است.

امام صادق(ع) در 25 شوال سال 148 هجری، در سن 65 سالگی، به وسیله زهری که منصور دوانیقی به آن حضرت خوراند، در مدینه به شهادت رسید و پیکر پاکش در قبرستان بقیع، در مدینه منوره، در جوار قبر پدر و جدش و امام حسن مجتبی (ع) به خاک سپرده شد.

وصیت خاص امام صادق(ع) تدبیری برای حفظ جان امام هفتم شیعیان

امام صادق(ع) برای خنثی کردن توطئه های خلیفه وقت (منصور دوانیقی) در قتل امام هفتم شیعیان امام موسی کاظم(ع) دست به ابتکار جالبی زدند و در وصیت نامه خود تدبیری کردند که به نجات جان امام کاظم(ع) منتهی شد. «ابوایوب نحوی«: را که یکی از درباریان منصور حاکم وقت بنی عباس بود، نقل می نماید که نیمه شبی، منصور مرا نزد خود فراخواند. من هم روانه شده و او را دیدم که بر صندلی نشسته و نامه ای را با استفاده از نور شمع می خواند و هنگامی که به او سلام نمودم، در حالی که می گریست!، نامه را به سمت من انداخته و به من گفت که این نامه محمد بن سلیمان (حاکم مدینه) است که خبر وفات جعفر بن محمد (ع) را به من داده است ... آیا دیگر، می توان شخصی همانند او را یافت؟! (اما با این وجود و با این که بسیار ابراز ناراحتی می نمود)، به من گفت که جواب نامه حاکم مدینه را این گونه بنگارم:

“اگر او (امام ششم) فرد مشخصی را به عنوان وصی خود قرار داده، او را نزد خویش بخوان و گردنش را بزن!” اما مجدداً جواب نامه از طرف حاکم مدینه برگشت که “ایشان پنج نفر را وصی خود قرار داده است که یکی از آنها خود شما، خلیفه عباسی بوده و یکی دیگر هم من هستیم! و سه نفر دیگر عبارت اند از: (همسرش) حمیده و (دو فرزندش) عبدالله و موسی!

چگونگی گردآمدن شیعیان به دور امام موسی بن جعفر(ع)

روایت دیگری نیز وجود دارد که فضای اختناق آمیز آن زمان را بیشتر مشخص می نماید: هشام بن سالم نقل می نماید که بعد از رحلت امام ششم (ع)، من و مؤمن طاق در مدینه بودیم و مشاهده نمودیم که بیشتر شیعیان، به دلیل روایتی که بیان می داشت: اگر فرزند بزرگ امامی، مشکل نداشته باشد، جانشین پدر خویش خواهد شد، عبدالله را به عنوان امام هفتم شناخته بودند! من به همراه رفیقم بر او وارد شده و نمونه ای از پرسش هایی که قبلاً پاسخ آن را از امام صادق (ع) دریافت نموده بودیم، نزد او مطرح ساختیم، ولی او پاسخی بر خلاف پاسخ پدر بزرگوارش ارائه نمود! ما که به شدت نگران و افسرده شده بودیم، از خانه او بیرون رفته و نمی دانستیم که باید به چه شخص دیگری مراجعه نموده و اندکی نیز در شیعه ماندن خود دچار تردید شدیم و با توجه به وجود اندیشه های مختلف مذهبی، همانند مرجئه، قدریه، معتزله، زیدیه و خوارج و ... نمی دانستیم که کدامشان را به عنوان مذهب جدید بپذیریم؟! همین طور حیران و گریان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم که پیرمرد ناشناسی، با اشاره دستان خود، مرا به سمت خویش فرا خواند! با توجه به این که خلیفه عباسی منصور دوانیقی؛ جاسوسانی در مدینه گماشته بود تا اطلاع یابند که شیعیان، بعد از امام ششم (ع)، گرد چه شخصی اجتماع می نمایند و سپس با شناختن امام بعدی، او را به قتل برسانند! من ترسیدم که نکند این پیرمرد ناشناس هم یکی از آن جاسوس ها باشد! به همین دلیل، به رفیق خود گفتم که او تنها به من اشاره نمود و با تو کاری نداشت، پس بهتر است از من فاصله گرفته و خود را بیهوده به کشتن ندهی! رفیقم نیز مقداری از من دور شد و من چون برای خودم راه نجاتی نمی دیدم، به همراه آن پیرمرد، روانه شدم و در طول مسیر، همواره مرگ را روبروی چشمانم می دیدم، تا این که او مرا در کنار خانه امام موسی کاظم (ع) رها نموده و خود به سمتی دیگر روانه شد!

در همین حال، خادمی از منزل امام بیرون آمده و مرا به داخل خانه هدایت نمود و به ناگاه با امام کاظم (ع) مواجه شدم و ایشان بدون مقدمه، تمام آن اندیشه های دینی منحرف که به ذهنم متبادر شده بود را برشمرده و فرمود: به نزد خودم بیا و نیازی نیست که تمایل به آن عقیده های انحرافی پیدا نمایی! پرسیدم: واقعا پدرتان رحلت نموده؟ فرمود: بلی! عرض کردم: امام بعد از او کیست؟ فرمود: اگر خداوند بخواهد تو را به امامت راهنمایی نماید، یقینا این کار را خواهد کرد! پرسیدم که برادرت عبدالله گمان می نماید که جانشین پدرتان است! فرمود: او با این کار خود تصمیم گرفته که از بندگی خداوند خارج شود! ... پرسیدم: شما امام هستید؟ فرمود: من این را نگفتم! پیش خود گفتم که پرسش خود را به شیوه ای دیگر مطرح سازم و عرض نمودم: آیا اکنون امامی بر شما ولایت دارد؟ فرمود: خیر! با شنیدن این حرف و اطمینان به امامت ایشان، بزرگی و هیبتی از او ناگهان به دلم نشست که حتی نسبت به امام ششم (ع) نیز چنین چیزی را احساس ننموده بودم! سپس به ایشان عرض داشتم که آیا می توانم پرسش هایی که نزد پدرتان مطرح می ساختم، از شما نیز بپرسم؟ ایشان جواب مثبت داد، ولی فرمود که خبر آن را پخش نکن؛ زیرا پخش این گونه اخبار، کشته شدن مرا در پی خواهد داشت! سپس از او سؤالاتی پرسیدم و او را همانند دریایی یافتم که هیچ گاه خشک نخواهد شد. عرض نمودم که اکنون، شیعیان با سردرگمی مواجه بوده و در موضوع امامت متحیرند! شما هم که فرمودید این خبر را پخش نکنم! چگونه می توانم آنان را به سوی شما راهنمایی نمایم؟! ایشان فرمودند که ابتدا می توانی تنها با افراد مطمئن، این موضوع را در میان گذاشته و رازداری را خاطر نشان آنها نمایی و بدان که اگر این موضوع (بدون پشت سر گذاشتن مقدمات لازم) منتشر شود، باعث بریده شدن سرم می گردد و به گلوئی خودشان اشاره فرمودند! با شنیدن این سخنان، رفیق خود و افراد برجسته ای همانند فضیل و ابو بصیر را از این ماجرا مطلع نموده و بعد از مدتی، توجه تمام شیعیان به امام کاظم (ع) معطوف گشت و اطراف عبدالله خالی شد. عبدالله که مرا در این ماجرا مقصر می دانست، افرادی را اجیر نمود تا به ضرب و شتم من بپردازند ...

با توجه به دو روایت فوق و نیز سایر شواهد تاریخی، اعتقاد ما این است که امام صادق (ع) از ابتدا جانشین خویش را می شناختند، اما به دلیل شرایط موجود، شیوه ای را پیش رو قرار دادند که امام هفتم (ع) را از گزند دشمنان محفوظ دارند، دشمنانی که هر لحظه در کمین بودند تا به محض شناخته شدن آن امام، او را از پای درآورند. مشاهده می نمایم با تدبیر الهی که امام ششم (ع) مجری آن بودند، این توطئه دشمنان خنثی شد و خلفای عباسی مدت ها سرگردان بودند که وصی ایشان و امام هفتم کیست و زمانی به خود آمده و متوجه واقعیت شدند که کار از کار گذشته و موقعیت امام کاظم (ع) در میان شیعیان تثبیت شده بود و کشتن ایشان می توانست خطرات مهمی را متوجه حکومت نماید! هرچند که آنان باز هم از اذیت و آزار آن امام دست برنداشته و دائم ایشان را از این زندان به آن زندان منتقل می نموده و در مأموریت الهی ایشان اخلال به عمل می آوردند، اما شیوه ای که امام ششم (ع) اتخاذ فرمودند، موجب شد که شیعیان، مدت زمان بیشتری، از توفیق استفاده از امام موسی بن جعفر (ع) برخوردار باشند.